

۲۵۵

کتابخانه
موسسه تخصصی
پژوهش‌های
۱۵

۸۲۲
۹

۱۹

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: مجمع الاثر، ابن تیریز، نور الدین
مؤلف: محمد بن علی ابن تیریز
مترجم:
شماره قفسه: ۱۵۳۳
شماره ثبت کتاب: ۹۰۸۵۹
جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

۵۷۱

۸۲۲
۹

۱۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب: مجمع الاثر، ابن تیریز، نور الدین
مؤلف: محمد بن علی ابن تیریز
مترجم:
شماره قفسه: ۱۵۳۳
شماره ثبت کتاب: ۹۰۸۵۹
جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

۵۷۱

مجمع الآثار

مفاتیح شرف الدین
استاد میرزا

منشآت بطحا منشآت عکاشه

١٠٠

مستحق

سید علی حسینی

[illegible]
$$\frac{1833}{9.109}$$

9.109



مشائے
مولانا ابوالحسن
کومانی

مولانا شرف الدین ابو محمد استاد قاضی حسین مدنی

بحسب امر سادات مناسبات اور ارحم و تہذیب

تاریخ کتب

9v9

Handwritten text in Persian script, likely a title or chapter heading, written in a cursive style. The text is partially obscured by a large, dark, irregular stain or ink blot.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ ابوبکر نام یک عالم اشتهار بحسن العزم است و دانش و حمد و ستایش به اوست
صراط مستقیم خلق عزت کامل و برتر عقوبات و مرکبات گرام است و علم غایت علی او
شکر از پیش بابا وجود هم نشانی هم بیست صف وجود را و جوف غایب عقل کل و نفوس
فلکی حین ساخته و لایم شت او و زورق اندیشه را در گرداب حیرت انداخته و در و
اهل شود و در و اهل شود و بر اهل انبیا که در میدان نصاحت گوی طاعت از اهل حق
رلوده و سلام سعادت نظام بر اهل عظام و اهل کرام که هر یک کسای از سوره و توفیق بود و تصور
برضای از باب اعتبار میکند که استیفاء و اهر و الطاف که از بحمد وجود باطل شود
کلام اهل کائنات و طایفه الیه یقین العظم که از سراسر قدس نزول فرموده است و آن حالت
پس معبود مذکور است که سین را آسمان شده و آمد سخن از کتب کسب و داد
و مقتضی کل شیء یرجع الی اصله بجمع که عین عود حجت لازم حقیقت ادوا بود و فنیجان
من ظهور کل شیء من دانه و الیه بعود و چون لوح سخن در کتب تعلیم و تعلیم عیان می رفوم
برتم و اوم است آیین مجزات با بهره و احسن آیات ظاهره که از حضرت اعلی پند و افضل سنا
صادقه از جنس کلام الحمد الهی علی عسده الکتاب و اید و جماع الحکام و افضل
بنابرین جمهر و ادب و اصحاب نفس میل سخن داشته اند و این وسیله رقم نقایس و ابی بر صیغه
زمان گذشته اند و هیچ کامل نیست که توجیه باین سخن نفوذ و قدیم کلم را و علی آبی وادی
نفسوده و از حجاب افضل که در زمان معارف سان باشد حقایق و ابدا و قایق و در جمیع
مجا پس مشهور و در همه ادراک مذکور است پس کلی فیلسوفی گفت دانست

[illegible]

توزان عنایت بختی و عالم از صلصال غرض خواه این حشرات ارشدن خام شوقی داشتند
 شاکستی فوق الطوفت تم و الحمد لله المنه علی تو اترت و تو اترت الله **بدرست**
 در کسلی شرت و قدرت و عزت دارد که صدایات معانی که ش از اقطار چون که پانزده شود
 ابر پیشتر و چون در باب کرم او و رقی است کتاب اخلاق ناصیه و صفات مسکون فطرت
 و هدی بنیالیت الطیبات هدایا البیضاء معادن معارف قنقار فطرت منها اسلحه این که
 بر قدرتم شود بر شتخ الحیف با دلی طریق مودت و محاب و حادی مطایبی بخت درین کوشش
 و من احب احاد البیضاء فلیعلم با کنگ موده فی القربان طریقت و مودت و الله
 با هدایا لهذا ما کما لم یستد ی لولا ان هدایا این امور چون نیابت الملک العزیز بر من
 انقیاد و درانت و در ایام بر کرم مطا و عت زمان در اربع و روح می افزاید و
 ابواب مرت مضبوط میشود **بدرست** ای وقت کرده دولت موزون و کتب بر تو فضا کشته
 اقرار روزگار هر چند احتیاج نیست حاجت رابع روزگار و در کنگ نوعی بود از نیکو شکر
 تقدیر اند علیکم اذ جعل فیک ملوکا و جعلکم قبال لعلهم یحسدوا و منه اسامع ارادت
 حضرت کرده ان بخت کیوان حشمت افاض است بر کرم طوایف الخلق اجمعین
 المایوم الدین فیض نیابت و سبب اتمام تمام و شفقت بر احوال عیون غالیان
 سلطنت ما بسبب ادب اشباب سعادت اکتب بامت مامل که بر وابط و داد و عقیده
 ان محبت صادق الموده ان معنی شوق و محقق کرد و بعد بظ اخطا و در اقام مهم
 و تشریهرام در سوانح حالات که در طی مراسلات استعدا و دست شاد و هو الدینی الله و
 احتضار آن بخواه فرامیذ تا این دولت را در راه بخانی اسد و سید فخر و مرا علی
 مستقیم شمر و ذخیریم لا ینفع الی و لا یبذل الا من الی اسد بقلب سلیم و اندر زیادت

طیبات تو و جام حمام دولت با و تا دلو و معطر و احقر عبد اسرا ولی ابرسم جها بکرم علی
کتاب بخت سلطنت شاهی امیرزاده نصرالدین **بدرست** چندی که از رخ و کوشش که
 در حفظ دست ملکوت تو بر کنگ نقاب از آب چشم شرت و از خون دل شربت طوفان من گذشت که با هم
 سهلت آن سواد که کثر بختان تن و دم بدانکه زمانم بود نه آب لیکن زودت فادترسم که
 من زجان برآیم و من حشر و ارتوب و حریق معان تا شیره وصال و غریق بیابان و با چهره مثال که در
 زندان بچران بدف سهام احاطم سما و در بر باح قدرت و قنقار بختان نیازمند انقیاد حال درگاه
 جزوین و سبب حاکم با رکه فلک استیلا که کل کسیتغا را ولی الان بارت است **بدرست**
 شکسته بخون اندرون نمی که در که از برای خدای بخش تو دیگر باره امیدوار که خاک راه که درون
 موکب را بر کنگ ان بخت با راب و جاد و کشیم **بدرست** بخت آمده که کنگ زشت سوی دوست
 کیوی جور کرده اند زنجیر با لقا و المراح و فی المراح و الصباح در و در و دعا ایام
 سلطنت و کما کما ری تعطیل و اتع غشوه و هر روز حقیق در پیش لب مطا که در شاد و راق
 کتاب طالع کرده میشود **در رمضان که وجه اقطار التماسی کرده** **دوشنبه**
 عرضداشت بده کترین همان است عذری لطیفی من حریج لایقین و لایقین من جوع و لیستی
 من قسین لایقین من اللب من زقوم طعام لایق طعام که ذاعنه لایقینی من عین صاحتها
 لایقام قلی من و سوسر الحواطر و بخت الفت **بدوشنم روز شهاب الدین فرشته**
بر خواجها افضل الدین محمد که خداست که ملک و اوجی علی و قی اراده که کنگ
 و لخته ارض خدمات و شرح اخلاص یار که جیان نیاه حضرت پادشاه فلک نیابت تجرید
 رای کیوان جادعت تقو و لاه مرفوع میکرد انداز حضرت آرخود ایام سلطنت و جهانبانی
 مسالت می نماید و التبدید من اند سفیر سپهر بنده که کنگ شکسته هر خلوص عقیدت و لای

بدرست

صفت صدق و صفای طوالت لیاقت یارب این تاثیر دولت در کمالین گوشت **و** ویرا بان هوا
خاک گشتا که حضرت جان و حضرت جان داشت از موح حینه نواب جهان در امان شتون و ملو
لبغات مزاجات یکسان و سفاین نقایس با شیخ احمد نایس در بحر بی پایان ملک من
میرای دوام سلطنت و خلوت حشمت سلطان زمان سلطان بوسید روانست و چو سید
دعا خانی از شوا یسب بیاورده و در مطرح اشع لمعات التفات خاطر دریا با تر سیکر و درواز
روی مقاصص صافی و دولتی و اسی و اسی شده احوال و آثار مذکور حضرت مایون سیطنت
کرد و در سلطنت خلافت پناه ظل احد علی بیط الارض الی مثله با ذکر و ماسیه صیغ
ان بناسیر حجت آثار طراز زمان روزگار مشیر کرد و آن بنده زاده در سرشته حجت و شرفیت
ملت آبا و ما سیه بر پسران کار میدارد که آن خدمت رجوع باین دولت و آیه باشد و این دولت
و جزا عقاب و خیرات و سعادت دنیا و آخرت و موجب مایات و مفاخرت
کرد و عشق قیام متوجه پاپیر سعادت معبر سفر اهد و جویم الهی المیزان پدید و چشم
امید ترصد که آن سعادت قرین بخت ان نیکو آه باشد **بیت** جمالیات زردی ظفر نقاب انداخت
بکمال بیغی و داد و دهان رسید آنچه نایا خاطر خصل الصغیر در آمده از روی اخلاص تمام معبر من
پادشاه اسلام سپاس میزد مشرکات داشت ادب و جز و در کعبه که مامول که مصنف خواهد
مسند شریف شاه طبری نوشته از کجا آمدی ای باد که بپوشانم **و** بوی گل میست کوی
آیم آن بوی کسیت خانه طلام شکر منیست که از جا بخت انجام **بیت** مایم آن جو داشت کوی
ارادت میرسد **بیت** امروزم از ای همیست **و** آن بوی که بودست که با در آورد **و** چو مستیست
ندام که روی آورده که بود ساقی و آن باده از کجا آورد **و** مسود مایات و مغفرت و دگر
سعادت دنیا و آخرت چنین گمانست مرقوم آثار التفات خاطر مبارک **و** عرض شرف الی آخره

و دنیا بسید صدر الدین سیاه کوبالی نوشته مد نظر اقام کردی عالمی حیات بسیار
مر تعلق اعظم اکرم المم تده قد و السادات شیخ السعادات نظیر اموات و العین و کسب از الایان مقفل
روابط عقد الایمان صد الحقیق و الحقیقه و الشریع و الطریق و التقوی و الدین السید السیاه او آدم
طلال صیاسیه و تر علی بیط الارض للظالمین العارین العاشقین و الداعی لقاه بعد النفل
و العوض لا غلا سوادری المعارف فی صوامع العرفان و دره دآن **بیت** مشکین شامه موجب از و یا و
مواد اعتقاد و دستگش را شجر و کسب را استظنا **و** **بیت** ملک جبهه لیت کسب و الا یخلق
یمنی که نفس قطره و جنبش اکلیلست **و** اعتلا بسایه توهان اشواق و استتال حرارت سینه ان
فراق محیط افلاک پر پیوسته و یغفل هر چه فرقت و تو غفل انداخت از لقا و فرخنده طاعت
بر کمال رسید **و** با چشم بر مصداق انوار و کوشش بر راه اجناس سلامتی ذات فانی الا یزید
سیر را که مستند و وصول آن باشد حصول آن دولت باشد **بیت** ترصد است نور و یزدکان کوب
برج صیادت و جواهر درج سعادت یا زنده ای بخت اشتیاقی سمت قبول ذیابند و در شان
ولا و مطیعان کعبه عز و علا تحفظ سلام و دعا خالص از سبوت سمعت در ماکرم ملقی زمانید زبانت
شوش شلست اوقات عیم البرکات سایه سیادت دخل عاطفت مستدام باد عرصه امان و عراضه
عز و دولت از تبلیغ و عادت ثناء آن حضرت بیایس بر اعلی مکته امدت بعز و ینقال علی قولیم الغر
والعلی یجل عرض رسالت که مکتوب شریف را خود مطالعه دارند **و** **بیت** فانی اسمعیل **و** **بیت** شیطانی
نوشته در کمال کماله عز و علا حضرت یا دنی ایستام منکشی الغرایح **و** یقوی
من الحییم العنیف الخواجه **و** من ذی الذی یقوی حقه کفک کفها **و** من ذی الذی یرضی سوسن ساج
لمعات التفات که از رازده خاطر زرشید لایات طلوع سعادت و مشرقی مکررات قاضی حله توحید
و عرفان عارف معارف حکمت و برهان در اصفاف ولایت و کرامت مهر سپهر درایت و مقامات

جامع العلوم العقید و التقیید الی الملکات المملکیه و التقوی العسیره حادی الصفا بیل الالهیه
الذی یسب ان الله فی هر حاله کلیل و هو الحال و الیه انتم المجل جلال الاسلام و حال الشیم
قاضی السبیل اقصی السلسل ذوار ذلی عام الحیم و کذا المسلمین سده خلص معتقد
حالی ابو الحی کلینی را که چهل سال رفت پیش که از سبیل طریق محبت و سبیل کوی ولا و
مفتش رشتن تقای آنحضرت است و هر وقت که از آن شعله در جان بزبان می آید و در سبیل
بویج کیوان می آید و در موا و شوق متاثر و ضمیم دل معاشر میکند و **پیت** برقی از منزل
لیلی بدرخشید که **ه** که باقرین بخون دل افکند و چه کرد و کیفیت نظیر مقتضای الحاح سبیل است
معی بریم رفته و زلا نیست صافی مخرجیات **پیت** آبی گشت که قش عشق جگر سوخت
و برین برقی جانگذا از خوشک و ترسوخت **ه** آبی که مرده بود و حیات بخوان رسید تا بویج از نیم
عشق در شام رفت **ه** جمیع اصحاب و مخدوم آنجا را که در راه صغیر و یا حاضر و معاین و ایام حال را
مشاهده آرزو مندی و صالست مژده و ضلالت محبتی که پروردگار دیده دولت و حاصل آن
ترکیب آب و گلست چون حکمت که از بزرگ انزیه جلیده دور مذهبنا حق از سبیلان ببارتنگر
بیشتر که قلم کلمه در و رسوا و صحیفه او را قی این بریده کل الجواهر سبیل صغیر اطباق
دید که و آکن روشنی از بزمینا و مهندسا علما کشف غمت در فضیلت این معجز و بخود
ذاتی و رنجور و صال که در حال من کان له و احد یوجده و کلسا و احد **ه** حبش که
زیر شش زول بری رنگ **ه** و سستی که روی بنار و زلفش چک **ه** آن چشم سبیل بی و عیب سبیل
زیادت ازین وقت مبعوض نشود و طلال اشقی محمد با و **حجاب مولانا خیر الحکیم طسیر از**
عاجناب فضل و کباب افاضل شعرا قدوده اهل العرفان طایفه اهل ارباب الحکمه الا یقان مولانا مولانا
خیر الملو و الدین و الدوله ابره احمد احمد احمد علی تابد طلال افاضه و در شکره علی تمید

مواید افاده علی الحین لاسیما للخصمین بنده مشتاق مبتلا برچ فداق و در داشت ق
نظیر حقیر ابو الحی در هر عرض و دعوات و تجلیات اشخاص آیات حال حرمان و سوز و حرمان
نزد شفا و غایت و مرحمت بی پایان شمع میکند **پیت** که از خون دل کرم برودن نمید
قطره ایست یک شعله جان مشت **ه** محمد باقرین سبیل انعامی که از اشعه انوار آفتاب عاطفت
بنده کن حضرت خلافت بنا طلال اسد خلد اسد خلد علی کذا المسلمین الی یوم الدین ذره حقیر
در بند بودست آنکه کشت بودند که او ملازم بندگی یا مشاء داده خلد ملک طغیرا ابریم است
منقطع شد آن بسته آب را چون مای بخشک افتاده مدانی آرزو بی شربتی که از پر و چشید
و این بحیفه بهای جامه که از آن جامی نوشید سده و برنه نامه این بنده تا بقیامس میاین سرافراز
عالم گشته از شاد و حست ساکن نگشته و دعای جان نواز کوکب سدر عالم در سبیل تمام است
زبان در سبیل جان دارد و گمان که در عوم حصو صاعوبیت و تقیر و حکمت سبیل با شفی عبارت
کرده اله و کوی فقر و خاک رفته و آنکس را نیکند برام عید و سبالت و افشار رنده **پیت**
فلک را این که مظلومی چون گشت **ه** چرا آتش بنار و ز سهارها بر نیک حبشی آن ترک لشکری نازم
که هر بر من درویش یک بقا آورده **ه** حق کمنده برین دو دمان سلطنت ثابت که در هر کس
طریق و احب العوض و التقیید است آنحضرت نیز درین حال متفکر و مقابل اندیشه موافقت الی آخره
من الاول بنوعی مظاهر فرموده که کس را میرشد خدا بواسط کثرت اعزاجات یورش و سیاق
و انبوس عیال و لیلی و لایق از صد که میفرماید آنچه به تیار مزاج ضعیف بردار و کم است
و سبب بخرکای سوا اصل و مترام و مترام است که می باشد نفس و یکوشت چشم عنایتی ملاسه
پیت می با و خرقه از دل کم گشته جز این دم **ه** که بوی خون و بهما و می که و کوی تو
حجاب مولانا مطلب الدین طسیر از که الله ما جعلت قطبا بعد از الصدا ره

نویس

نویس

نویس

علیه و مدارالیزد السعاده الازلیه فایده ملاذ العوالمید و الارکان و مناظر لقا لیا لاکو ان جاید
لکالات العلیه و الملکات العلییه بنده مستحق حانی ابوالحسن کوبانی جل جلاله رفت پیش
دم از هوای مودت برانش سوتی و محبت میزند **مطلع** جوی گل میفش خاک آستان شامت
درین سالها بهر حال و زلزله الا رض زلزالها در راه تحصیل این مطلوب رانج خرم و ثابت قدم
بوده و درین وقت که صبح اقبال از افق آسمان طلوع شد و آفتاب سعادت مشرقی بر کائنات عاق
لاج گشت کفتم **پیت** کویا خواهر شود از دوشم کاری کردش من نمی کردم دعا و صبح صادق میدید
نشست خرد روی زمین بستم حق زانخت سلطانین بدار ملک عراق از انفا سمام و خاص
نسیم تعقد و رفت آن جالیزت نسبت با این صناعت و استحقاق مشام اخلاص و زبیر و با
آن عزیمت را در زمان که خاطر ریاضت ماضی پر درند و آتش که بیتها را نظار تریمت لایم و در کرد
پیت ای از ان برتر که در طی زمان آید شامت طوطی معنی سم و اینک زبیر و اینک
که کمال در کجای صبح تو شکفت از انکه هر چه عقلش در توانا داشت از قدرت گشت زبیر پسیار
چنان از ارسال تحف رسول شامت طپات کفیف تصدیح و اذاعه میشود و موجب ابر پیل
حال نیکان و اعمال کار درویش شود **پیت** اگر مقصودم اندر شامت معذورم
که خاطر ایش پریشان و مکرریت تغییر **پیش** شرح حال ما که هیچ حاجت نیست زبان حال بر این می کند و نیز
و عاکی اگر دشمن روزگار زبیرش کسیرست و قلبش کسیر **خواجه عطار السمرقانی نوشته**
خدمت عالی و الهی و المحالی زبیرد کار الزمان اختیار الا ستران و الاخوان عهده الهی و الهی
عطا الله علی الطالین علی الله تعالی مدارج مشام و معارج مکانه ازین محبت شانی ابوالحسن
که برانش تعلی مستحق و مجرد کرمی مستحق است فنون حذات محبت انما قبول سینه مایه
شمار از شرح آرزو مندی جان دعوات اخلاص آیات که هر وقت متوجه کعبه کرم و دین

فضل و حکم جیشو نه تقریر میاید خود این معنی را حاجت و سبیل رسیدن بوی دل مران محبت است
چنان بر سر **پیت** خون دل کس برین میرد از شرم خباب مولانا را از انرا شد الا کرم حال
نور الله اطل اسبقه و رزقنا عن کتب لقا در کتب بی اعلام بشید و بوی که سفارش جبهه جاک
علازمه علی حضرت محمد امی الخوم و الایادی و القم جاسع الکالات الانسیه صاحب الانفا سمام
اعلی الله عالم الملک و اندولش رفیقا و غرض از تطبیح او شمس شمس مایه صوف که اشد صفا
سلطین و اکابر و خدیو و صادر کرد و با سیم خواهر افضل الدین محمد آید الله الله بالفراغ و الله
للموید که صلیح و دینار دینار و سیمت جزو انکار رجب او قاف یزد از موافق که در سالی سالی گشت
بر ساند و آنجا نماند و نگید باشد جواد **خواجه جمال الدین محمد مسعود نوشته** اسبغ الله تعالی
طلال حیا و اودام با تیره و میان انفقار و عاکی شامان جوازه با و را داد و عید و ام طلال است
نیاه نظام و بقا ایشار وین الھکک خاتیت خورشید را کیوان حیا و قیام می نماید و در موقوف اعتقاد
و رسوخ و اذاعت صحیف اخلاص را در جواد احصا من لک و رومانی و لک و الله **پیت** جویم و دست پر
و درین وقت مدبر و مشور و حدید و الله علی یعقل شمشیر که گشت دولت از بارش و خرق و خوار
حدت اشتیاق برادر از انرا و جند و انشد شکست و بخت **پیت** جویم که آه سرم بر سر آمد
دل من خون شد و از دیده آمد و حکم خاطر بخواج معیت بر ملازمت صحبت خباب خدی سعاد و عذرا
دولت پاد که هر کمان وزارت کو کب آسمان صدارت اطل الله تعالی اعجاز معشور و معروف
داشت و دل شکسته و زین معشور و ابدان شغل مشغول سخت زین حسن و ناک و ناک و ناک و ناک
بقا و کرجیل **پیت** برین بنال بود تا زده با تا عقی **پیت** برین مثال بود زنده نام نامشدر
هر دو ما پارم زخم تصدیق برای صاحب اعظم نظام دین جیدر **پیت** خلاصه کلام آنکه بهر حال **پیت**
شجر غرض بخت تا از خار و بر سر **پیت** مرغ المصنوع تا از خار و بر سر **پیت** درین تحت بی با و در و دی در مان

فی

میں نے

مستطاب

فصل است محبت بنیاد مستوی و عقل حال در که حله چنانکه کل است بقدر راه لی الاصل است
 سالی شش و ربع زلال است در حق محترم دعا و شایسته خدمت شرح کلمات و معانی مستحق
 علوم و روح و معنی دل بخود محبت مرغ روح طبعی در قفس حیات یا محال اطفال و بزرگ
 عیال و برای قنات وصال پرده از میکند **بیت** و ام نقص و وجود مرغ قفسی طوطی بوسه
 اگر و طبع طایر نیست شبانه و دست بوشم یارب از روی از یاد بر جانده ای نشیمن
 حله طایر روح نقصانی در عالم انسانی با ساقی تفاوت و رابطه تا لغت این مقدار که مرغی با
 مستقر بآن رسیده از شرف مشهور و خطیر خطور خالی قفس باشد **بیت** و خاک کوی تو مردم
 که دم زنده حافظ نسیم گلشن جان در شام ما افکند سلیسی روقی باشد از اندیشه تا وصول
 اکنون که ریات ایات وصال از راه وای نر جانمایی مدار سلطه بر راه جانین امارت رسید
 و از افق کمرت جمع سعادت دید **بیت** جرقی از منزل ایلی می خنبد سحر و آتش شوق زبان
 کشید **بیت** از دست برده بود و خوار غم می داشت مسامحه آدمی در بار بود از شمیم نسیم
 که مان جزایا بر روی استنشاقی و زید عالمی با وزارت شمار معالی آثار و زویرین
 الوزیر و در جمیع صفات انسانی عظیم التعلیم اللطیف بالمتیق الاحاطه بحرا و افضل از
 محمد امت معالی پدید رفت و سپرد آن مجرب و مجرب و محبت شریفش شفا و قوت طایبان
 حصول در اجنان مسرور آمد بر آن اوقات دست به ایام امراضی نماید در آن محبت مصروف شد
 علوم تقیسات و فتنه ادبیات میکرد و وصیری خاطر نگاه در توجع و تا عجیب تفرعات
 می نماید و چون تلیقش مرگش رحیم بر علم دست تقاولی بر سرده و هم بقدرش جز در و توفیق
 حکمت مقرر روانی دارد **بیت** و کوه در راه آفاق شطرباید که اهل فضل و دانش که شوق
 جهان پیش ابر نهاده کنون **بیت** سپهر خشت و دریا فیض کوه و تار که کدای کنی از در که او کنی داری

ایضا در این

الکافی

که کنون در شمس سرسبز است و امیر از لطف تو کجاست میردت **بیت** و کوه ترا مال نیست
بیت و کوه ترا مال نیست و کوه ترا مال نیست و کوه ترا مال نیست
 سایه محبت و امانت بر سر زرد بنگان و حبه عیالین غده و از روح او داشت زمان و ملک و درون
 که توفیق کرد در دشت جاه و ساحت دولت پناه و کمره و اگر ملک شادی بیامن هم عزت و
 در محبت رسید سبب رفته بر آینه حال و حال آن دست سبب کرده و در مدح و ستودن اهل عالم
 همی تعلق و برای و انجای شاد و **بیت** و کوه خاوه رنگ که رت این باد و خیزد یک تو فایده
 ناست **بیت** و کوه خاوه رنگ که رت این باد و خیزد یک تو فایده
 و سرور و عزت و از انوار غیب زمان حفظ الی کعبان دست عیال و زوی که ملکای را توفیق و از
 اوج قدی بقدر نفس بر شریک حتم و امر و نهایی گرداند **بیت** و در حق که خطا محسنه که در علم و
 چیزی می خدا پرست و برگرفت **بیت** و کوه خاوه رنگ که رت این باد و خیزد یک تو فایده
 شمس و امیر و در دست و ام سبب یافت و ام طلال من بچند سلسله از طره احوال من لایطایر
 و پیش از آن که در قلم آید ثانی تو **بیت** و کوه خاوه رنگ که رت این باد و خیزد یک تو فایده
 که شکسته و امر و نهایی حقیقت و لای حدت صدق و صفا از دست لیاقت و کوه و کوه
 کوه و کوه که صفایین غایب از اندام با شمع اندام پدید است و در عصمت خلعت
 حد و کسب پس می کسب است و بطور آن بران بجان علی اندام و در کوه و اب اضطراب و جانان
 معانی خاک آستان حضرت نفرت خندان و نصارت دولت جان و جان جهان روشت بمبارج
 معارف و کسب سبب این و در کوه در لایط حدت و شام و صوم و در آن یاد و صند پس اندیش
 مسامحه و بعد از عذاب ان جانب برسد و در صوم و در آن یاد و صند پس اندیش
 و است **بیت** و کوه خاوه رنگ که رت این باد و خیزد یک تو فایده

نوروز و مهرگان و بهار و خزان تو

آخر رجب المرجب

944

17

Handwritten text in Arabic script, likely a list or index, with several lines crossed out or heavily scribbled over.

34

الحمد لله

میرزا

Handwritten manuscript page from the *Diwan-e-Nawab Mirza Asaf-ud-Daula*, featuring Persian calligraphy in Nasta'liq script.

کتابخانه

[illegible]

[illegible][illegible]

—

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the text from the previous page, mentioning "الملك" (the king) and "الوزير" (the minister).

مقامات امیر جمال الدین عبد الحسین و غیره

[illegible]

10

[illegible]

میزند و از زلف وادی و بی زادی در برین بویید و قلعه و خرقه و چوید آری جردان پیش از آن
چنین است کسم برای درشت کوی پشت زمین و کوی برین بر پشت لاجرم بر پیش
قدح خنسی و بر لبی مطهر و لبی الی شسته است و کاکه بخار آنگاه روزی که خدا
مردم از عالم بالا این ذخایر کمالی درین دایره قرار میزند و است از جهان داران
تا بعد از حیات مستطری بر تیره و اعتبار خوشی چیست زحاک و گران عیسی است
صبر و تحملت و رضا جاره و قضا خیران قید بودن برین در حاکمیت و خوشی است
رضایون هیچ یار ما را درون پر و افتد یار نیست و در هر روز نهان نماید است
آن سینه که در شکم است شکم دینیت القهه اگر عیان میان مقرب سنان خاقد
سنان خاقد سنان خاقد سنان خاقد سنان خاقد سنان خاقد سنان خاقد سنان خاقد
چند آنکه زبید آن با خرمند

[illegible]

من الشهور و سابع الطلوع البدر **بسم الله** أما بعد فهدو ستر شامس و سترام رسايفت
 ككاتب اناي داشت اماي كجام آن دردم حضرت عفران پايي امير جمال الدين عبد الله الحسيني
 استراني فراموش جاد و دوسم بجزان الحام و چون اين رسايل را بجمع سبتي بديجان
 ملاحظه فرموده كرميني ارشادت فرمايد و اكر ملاحظه فردي اين بها و در سلسله وعدت
 و كشت غايب و اكر كون و سلسله جمعي ملاحظه فرموده و سميت تا ليلي غايب در سلك اير
 و طالع در اين رسايل سبب كرمين اندك است و عليه اكلان و دوسم الفس و الحيات
 اول ما بعد دوم

[illegible][illegible][illegible][illegible]

لطایف الطائفه ای و بایع اصناف یارستان در اعظام مقام دولت و سلطنت و استیلا
بر اسم عالیت و ضعف عالمین سلطنت را بیک شوکت است بین آن که در آنجا بحیث
سلطنت و تحت رسی سیدی حکمت و شرفی ایستاد و شرف مقام عادل و الاحسان
العائین بشایب الفضل من محافل شاه المعظم را بایب ملک الشرفین علی السلف
والدین سلطان حسن یک خلدات قال ما من امرء و شیء ارکان الجده و الا که در آنجا
باعتقاد الحق و الا مکمل غنای از دل و الا مکمل قرین حال در من ایا که و از درخت
بایب و حبیب که خواهد ای به و فو کلمات و شایر و فو بحدت و دعا تنق و مهدی و
میست و مهدی و دست اهل انعام امروز دولت و حشمت و سیال این فو اسباب سلطنت
و است آن عالمین بحدت شایر باشد اندر قریب حیدر اندر ایا راهی در آنجا
قدوة الامراء و الاصل ای در آنجا امرای هرالدین خود است و طایب ثراء و در آنجا
دعوت و در آنجا عیبت نوده و اسباب و طایک امانده و بین و الا و الله بشیعت و الا
خلفا شرف احمد نظام الدین احمد که در زرغره و قرآن خاص شرف افتخار و در آنجا
حصول حشمت و شرف ترکها پر خود و برادران باصالت خود و کوکالت باقی
و زرد و از قبل فرزندان خود و از جمیع قریبا با نیکوکل شرعی و متوجه آن نیست است چون
این عالمین را بامت و الا حشمت و شرف امور شرف و توقوف و مقصودات و التفت

سپید که می خورد **قول** - اذنه قبل من بعد رسول - در بابت نقابت باده خانه و در طایفه انا
بر دانه که به حکم حسن البلیث و بطیلم که نظایر او آیت بیات حکم نه است و لطیف
الطعام که در شکم و قیحا و اسهال علی التقریر از ایالی و الایام و نقابت باشد و انعام
و انض و برانراشته و غیزن اولی ای و الاصابه برانراشته از اخبار و انطواء برانراشته از
عاجیه بر سبب باده نقابت و سکه سالان الکلام خلاصه انعام می الایام و دارش کمال حضرت
رسول اند **عرب** اقبال و کایه لایق و سبب آنکه علی عروج بر سراج شرقی برانراشته
اشارت مثل اشیائی که مثل سفینه و روشن و مزین و باطن که در مشتی و عود و علق چون
سپید که آن سبب طایق و خاق از احواد و بیان مست احاطه و آن خنجر است و مس
حدیث الهی شوق و روشن است حدیث که در کفشی قدیم و سکه کام و اعیال و رنج خادم
مخدومی از زرقه ماه و بده و دینه خنجر بصوت جانب انصا و صدای صادق از سر و عرض از
حسن تصدیق که در ظاهر خنجر مسجع و در مخیر خنجر و شمشیر از خنجر خنجر جار و دولت
خارس و در است **دست** در شانی که در خنجر در مسودات و در شمشیر که در نو

در بیان آن بوقت عرض رسیده که در کج عزت و عظمت کج خفاست یافتیم و بدان آنکه آنکه
اعضی موجب ارتقاء ازل و اعتقاد و احکام خیر و انما شده و رحمت نمودیم که
ایمن و مطمئن برضا الحال یافتیم و از برای طاعت و عبادت معاودت یافتیم و در عزت
و احکام بر صریح و تقوی بوقت فراغ و حسن مشغول شونده و وظایف و عاکی و اولم
دولت فاعله قریه اند بخلاف و الی یوم الموعد بتقدیم رسانده عزت اوقات را عزت آنکه اعتبار
نموده و انصاف و الا متعارف و رحمت اصد یافت ثابت بر جبهه و سلطنت و آفتاب
و اند و و یحیی صفائی و عمال و کوششکنان ممالک و خراسان صفیت عن الاناث و الحکامان
بعد الیوم سخن صاحب عرض و هیچ آنکه دیگر که برایشان افزونی نبوده در بیان
سبوح نه اند و در بیان و افزون و کم داشته بهر وجهی که اند و اسعاد و فایده
و مراقبت واجب دانسته و از ابتداء و احوال قرار و درین و احکام را آنکه آنکه شیخ الاسلام
مرشد انام مقتدا و جهان شیخ شمس الدین محمد خوشتران و لولایت سبزه و اردشیر و اردشیر
نظایند دانسته و از کراه و عفاف و مسلم و مرفیع اعظم دانسته

ناله گرفته سپید فتنه دین دل **گشته** سنگ جبار تو گریه دل **د** مجموع غم شسته غم شسته
 مکر و باطل سادای رسیده **دل** **گشته** از اجبار و اسارت و خجسته با طاق کمرین حیدر وقت
 از انقباض سینه **دل** ویران و چه گوید و چه نرسیده حال **گشته** از حیرت و طغیان و درود معلوم
 کمرین **گشته** خاک و در طین معلنی اری و در تنج فتنه باوی نموده و این حدت و شست کمرین
 مت از مرای انقباض **دل** ویران رسیده بچرخ فلک اظهار تکه جسته ویران از **گشته**
 بچرخ فلک بگویند **دل** ای نام و دانه را دل کرده تاج تو که **گشته** آزار آید شد و بچرخ مبارک

میرزا حسن

۱۷۱۲

۱۰۰

[illegible]

۱۰۰

10

٤١

۱۱۱

مجلس

A

11

مكتبة

14

2

۱۰۰

10

10

2

قسم خزانه

المكتبة
الوطنية
بدمشق

[illegible][illegible][illegible]

ضيق
٥١٥
١١٤

الحمد الذي تتردد عن الطول والعرض ولحمك السموات والارض جوهرك الماثلك وخالق
الماثلك بارادته ودمج اجوارنا بس في ارضه واعادته ليعمل بآفته الماثل كل خير
بما لا نحصيه عن الالواح نفوس نقوش الاله لعل اهل الارض من آياته وبه وطلعت
آثار الحق من غايات لبيده والصلاة على من خلق جبرئيل باب الجنه واورث الاله

18

والرسول فادى العنت الى الاربع اسبل متيقا وفيما انا اتمتع السديله على اذن اصحابي
فاليستحكم من العلم وسجدة وان فيها من اتقالي لها احكامت فلا يخفى الرجال الا
بما رواه واشهر الائمة الاخرية اذ ثبت رواه ابو داود ومن عباد رضى الله عنه ان النبي صلى
عليه وسلم قال من كان يوم من ايام الاثني عشر من الحرام بغير اذن رآه الترمذي
واثبت كتابه في دفعه فانه امر نادر جدا ان يلقى منه بقدر المستطاع

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or a page from a book. The text is dense and covers most of the page, with some lines written in a larger, bolder script at the top, possibly indicating a title or a section heading. The ink is dark, and the paper appears aged and slightly discolored.

[illegible]

بی سرانجام را بنیامین در دسترسند بیدارم و چون کمال از تقصیرات طایفه عدم محبت
و دوست داشتنی از افاضات بصاعت کافه عداوت **رقعه اخوی** که در پیشگاه کمال کریم
کار چو زمانه برآمده گشتی با آنکه چادرت کز نام غیر عری کزانی تو که با هم گشتی
معنی معنی انجاس که پیشانی که شسته بپوشیده این کینه را مشرف دارنده از
احوال طایران عبت علی حضرت محذوری ارشاد و بی ولایت ملاذی ادا مطلقا
علی معارف الحقیق و المردبین آنچه در وقت کجاء اعلام فرمایند باشد که خاطر شکست را با آن
تسلط حاصل آید **رقعه اخوی** فی دولت آنکه دیده رویش کرد نه قوت آنکه بکیش سپهر
ای که شش سانه سخن فاجده اند تا یک دو نش گشت و کیش کرد و السلام **رقعه اخوی**
سلام الله و رحمة وبرکاته علیکم بحیات مبارکات و دعوات طیبات منبت از
کمال احلاص و عاقبت اختصاص مطالع مودود و شوق غرام بقبول امانی شرمند
اشرف مطالع است مقصود فرموده بیاهندی این کینه را با سایر عزیزان تخصیص
مطایع رسد و چون این غیر از آن حقیر است که نامش در آن حضرت برده است از
سک طایران شرمه شده **رقعه اخوی** مگویند که سلام بدان جناب ایشان بیاهندی مکین
و در دود و چشم زخمی **رقعه اخوی** خاک ختم آن شایسته است و دولت و جفا
و سعادت جاودانی فصل باد **رقعه اخوی** عین بیوا که کیم خطبه آفرین شده که کمال
بر دیده کردی حالت کریمت چون از قوید لاله چرخ کیمت هر چند کیمی تو ز بیم
زا کیمت رخ تو دید و در آنوقت نیست **رقعه اخوی** از آن وقت باز که این دست و پا را
دولت پای یوس شریف دست داده و بعد بدست بر فراق از پای در افتاده
تکی هفت متوجه است که بر وجهی که توان بجای علی الوجیل پیش علی ارس روی

کمال

بایک آستان ساید و در آنجا بر آستان آمان کیمت گشت که در وجهی اندوهی بیست و نوبت
که چشم هر خواب آلودی گشت **رقعه اخوی** آن کمال که سر بر آید بپشت خاشاک کیمی بر روی
وسع هزار باشد که کیمت بیستی بپشت آستان گشت بدین آستان
قریب میان عزت و شمع کیمت و داورای شش شب علی الحسن الوجهه حال نماید **رقعه اخوی**
کرشمه تصویر بر آید چه عجب **رقعه اخوی** در محبت دوری بر آید چه عجب **رقعه اخوی** چون که خاشاک
تن تر که بر آید چه عجب **رقعه اخوی** اندام خدای و در پیشگاه کمال **رقعه اخوی** بیاهندی که کمال
المناب از حدی که در حال عالی بر تاراق انداخته و عالی حدود باد **رقعه اخوی** با سبب
اظهار شوق و غرام بقبول تراب انعام مقام سده سده مقام قدوة انام علی خورش
عوام در کمال طالع الی یوم القیام نه خدایت غیر مستقام است لاجرم طایان مسائل کرده و در
تسلط نفع و استیلا آورده میگوید **رقعه اخوی** نامه شوقم را حضرت بخوانم هر **رقعه اخوی** زانکه چشم بدین
آید کمال چون شوی بر لب موج بکوان آب نبات **رقعه اخوی** تسکین تیر مرا با خاطر بکند آن
بعد از نفع بیاهندی و شکستگی و شمع ملوک و در پیشگاه کمال **رقعه اخوی** مجلس شرف و
سبب خادمان آن آستان و ملازمان آن دولتخانه عود داشت آنکه جناب خدای
سکه جبارت کعبه جان و دل کرده اندوهی سعادت را کعبه آید و در چون قدرت
قوت را بعد از زوال و استیلا و قیوت دولت حجت را بعد از امان شش خدای
این رباعی را که **رقعه اخوی** عری نیک بیستم خود را در پیشگاه کمال **رقعه اخوی** هر چه
چون که آمد کلام بر چه عجب **رقعه اخوی** الفقه کلام خود را در زبان سبب میل را
مژده و در جواب الزام رسکه سایر عزیزان عزیمت سعادت و مودت گشت
کر که این شوق را با سبب کرم از چرخه حال ایشان خوابند و فشان

کمال

خجالت با نصیحت عیال است از آینه خیر ایشان خواهند زدود این کسافی چای زنده
و اقع سرور **رقعه اخوی** چای را سهار که رخشند مرا **رقعه اخوی** سخاوتش بجز ریشد افتد
بهین وقت تذر او بس که خود را در حضرت از دزد که نوبت با حق سهار و تقالی
نزدیک از بی هرکی دوران محفوظ دور را از از بهر سندی نزدیکان محفوظ
و السلام و الا کرام **رقعه اخوی** نیاز و شکستی بوقت عرض
میشود که شوق و غرام پای یوس بنیامین کرام زیادت از آنست که بتقریر زبان
بنیان بیان توان کرد بجا احوال انجایی آنکه گشتی نرسان در کرده است و احباب
و رعایت اضطراب **رقعه اخوی** که شعله هفت عزیزان بود **رقعه اخوی** یک که با حل می کنند
ساید کلام و معانی بر منادان اکابر و عالی حدود باد **رقعه اخوی** بعد از عرض
ملیان انجسار و ایمان معروض خادمان آن آستان و ملازمان آن دولتخانه که کمال
مولوی کرم نموده بدست و شریف قدوم شریف از زانی فرموده و با لاجرم جناب معلوم
شد که سغریان با جازت بنده و از آن حرکت بسیار ایشان در شرمه و پریشان در کمال
و حالا عزیمت مراجعت جزم کرده روی تو چه بد آنجهت آورده ازین بجزیرستام بیاهندی
توقع اعتدالی و تکی استغفار میبازد **رقعه اخوی** که در کمال انجسار و ایمان معروض
پیش مقل عام آن مشاکرام **رقعه اخوی** عزیز ما شمع و السلام **رقعه اخوی** آورده با مودت
شد و رضایتان از رخ تکت مان و در جواب بیاهندی **رقعه اخوی** انداخت درین در کمال
بعد از عرض نیاز و عود شست اندوهی را و اعیان آن بود که غم شرب در کمال
آستان ولایت آستان لازالت قبله و جرات ارباب الطیبه و العرفان انضمام
ابو اسلمه بر دوت جواد و شمشیر و در وقت افتاد امید واری بیعتی باری عز

کمال

آنست که در اوایل بهار این سهره امید و میدن کیمت و این شکوه نوا و شکستن پذیرد
زیادت ابرام شرط ادب نیست عداوت و در چای حاصل و سعادت جاودانی
متواصل باد و السلام **رقعه اخوی** که ملازمان حضرت سلطان شاهی **رقعه اخوی** که کمال
با سبب سجانه حق سجانه و تقالی ملل رافت و سبب عاقل حضرت سلطنت شاهی
خلافت پناهی برینا رقی عالیا نه فرموده اراد و ارکان دولت را در دست حضرت
توفیق رعیت پروری و رحمت کسری رعیت گردانا و بعد چون ملطاف شریف
بر نیازش رعایا و استقامت عموم را با و سطوی بر تدارک و تقالی بکمال بر مطلق
وقع بی باکان بسج جمع فیران و شکستگی رسید هم بکند یک که یک یان
دست نفع و استیلا بر دشت بدعا و دوام دولت استعلا اوده و سبب انجسار
واثق است و امید صادق که بین این بیت و برکت این عزیمت و وزیر و رفیق
نامه و نفعهای بی اندازه بظهور رسیده و مرادات دینی و سعادت اخروی بوصول
حق نمایان بغیر عدل **رقعه اخوی** آستان زمین بدل پاست **رقعه اخوی** سلطنت خیر است بر سر زن
کش بود رستی و عدل **رقعه اخوی** که نباشد سستون چیه **رقعه اخوی** چون بود چیه بی سستون بر پا
یاب این چیه سعادت **رقعه اخوی** زمین سستون تا عشر باد **رقعه اخوی** زیادت ابرام شرط ادب نیست
توفیق رعیت با و سعادت زیادت **رقعه اخوی** شای شای **رقعه اخوی** که کمال
دعای دولت او در هیچ خیران باد **رقعه اخوی** که کمال **رقعه اخوی** که کمال
چون نیازش که ازین آن بی طغی میزند و از آن شیم نفعت میدیدند
کوی نیاز را از خاک بذلت برداشت کلاه گوشه و در مشرف با و چ عزم
کرامت افراشت روی نفع و استیلا بیعت شکر گذاری نهادند و زبان حال و معانی

کمال

[illegible][illegible]

۱۰
افضل

[illegible][illegible]

چش برده ای ناجون بال وقت برشته مطایق بسته بود و پای غریب در سنگ لاج
عوانی شکست آن نیت و جریه زلفت ماند و آن امیت در موضع غفلت تو خود را
پت و دنیا که دوست من نیت که که گام مرا بخت زلفیاست **پت** و تو که برات کار
رمن دشت سر تقارنا نهادن **پت** جو که رمی کاخ دولت کند **پت** قضا که دزدان کفتم بر بند
چو پیش تنگ آنکرم میوه **پت** ز میوه بلکه کیم بس **پت** طعش که چون خواجهاش است
بشرف پا بر سر شرف شود و هجرات آفتابی عین با تمام ملازمان کنایت نماید است
رو که زود من مزاجت فرمایند که چون بدین عنایت و فعلی رعایت حضرت حق است
در اقامت و موافقت ایشان سر مبارک میسر گردد حضرت معین شان بخش فعلی
اولیا آن حضرت را و اولیا که از کاره بصورت و از کجایه امان و در دولت و مستر جلیه
بدان جالبی حال انجام **پت** بر خند **پت** شده بود ای استبد از شرح غم شبایه
بر خوشه به جان فعل سودا **پت** خوش آنکرم بیله دلش می **پت** سول خویش را یک بنایا
پت این مایه را نام آستانه با فانیست **پت** دوری از کار فرشته بر تو بر سر
دزدان بر پامان سخن نوزد بود **پت** چندی که شمع اطلالت کجاست **پت** در احوالات حساب بود
مال و قطرات عام فضل و افضال از نایره کلک شکر و قلم که بر شتر میضای کرده
رضع جای این شکران وادی خفا و کنت زار امید مکر حشک آن بودای شیتان ناز
تر ساخت و نجات باین خلق و بیان و مزاحات ریاضین علم عرفان از **پت**
بر نیم و خط طبعه شیرین و زیند **پت** گرفته و با جان تر دیکان دور و شام جان و طایف
چو را معطر گرداند **پت** رشتم تر چشیده است **پت** و انا خوش تر تو تر و باغ و
در رخت نوزادین با نیک **پت** زیاده که دزدان این است **پت** با باد و شحات و اعداد آن

تحتانی آریسان کلمه آریسان خادمه وادجوا میریت خود عا واکالی محبت و شادمانی
آن بزرگوار و در پای وجود و محبت میگرداند اینست که صدف مسیح قبول این صدف
کشته هر یک اندر وی روی مسامی و عقیق که هر گاه از آن بی دارد **پ**ت خطه و روحی را
نقطه را دولت درواز شکر از دست اولی مستقام و غافل بی انعام بخواست که فیض خازنه
در کشود و باز داد و داده استخوانی و مرغی چند در شرح شغلی از حرف و آتی خاسر را
زبان و در وسطی چند در بیان که هر گاه عشتیاتی با نام در بیان بند خاسر
با آن به تیز زبانی از آن انعام بیان صورت کشید و نام این شک که روی از قبول
بر خود چیداری آری **ش**وی نیست و در آتش با خیر نیاب **ا** علی انعام غافل فرستاده
سایه عارف و روحانی آرزو مند را بطور کامل جان می پاشد اما چون برای درین
مکتب منوط بوجود استیاض و در منوط بختی شرایط از هر باب و آن به نور ظن و توفیق آری
و بطور در منوط فعل با بنامیه انجام جان آن مطلوب بی نیست حجت می نماید چهره آن
مقصود بنام با شتاب **ب** یا رخساره نهفت زلف **ا** آ که اگر چاه پر کوهی کشید
تا اندر ساراعت شاید برای کوشش کز زانیده و خود را با غافل برای کوشش ساینده
بخواست که کوشش با اختیار می کشد از دوا بدین و دوا بدین و دوا بدین و دوا بدین
عاق و از هر دو صحتی شمع و قوت و دوا کلامی محبت و دوا که در زبان شوالع نیاز و اندام
و ساکنان قواع و عجز و انکار از آن سرمایه عزیز تر نبوده اند و اگانهانی تفتیش
با آن عقیقه و بیخ مرید که حسب تابعی تعینت و کمال و قوتن این و اکتال است بمانند
اما چه سود چون طالع عقید بر سعادت غم و در شرط و توفیق مواظبت فرمود **پ**
مترجمین از برادر پرست شرف که در حوالی توابع و پای با دوست **ا** مع خدایب چرا که بخود
مترجمین از برادر پرست شرف که در حوالی توابع و پای با دوست **ا** مع خدایب چرا که بخود

[illegible][illegible]

فصل اول در بیان
تأسیس و ترقی
و ترقی و ترقی

九

2000

۵۰
علاء الدین

عادت سرتیخان و وزیران و در تلخیص مقام و حقیقت و ادای شوق بذوات مراعات
از طریق کفایت عود و هر چی چند مباح بیان قلمی سازد و شک نیست که هیچ
پاک ناه پاکیزه تر از ادب و عادت احترام بر حرف و بی تواید و وقت برین
کینه جان شک شده است اگر حاضر فایز بر نظم و قوافی که در جزمین این عصر
در اول بیت که **ع** مدقت علی کل اول ملت و اگر روی مکت بافت نه و دست بق
سر جز این فقره اش پیش خطایید که **ع** و جعت عن کل حاجت و نظم و نثر اندیش
و دلداری کو بید میشد بر جزو داری **ع** کین یاقی الصبح لی و الخافه
بعد از اذاعت اصول الخافیه **ع** سلام آفت که سلم بقرع و امثال نام با س
ترجام سلامت نظام و السلام بود و در مسافتی و در تعلیم و تربیت خود است
سلم خلیه خواهر از عواشی غریبه که در جوامع و موافق با آن مقفست شد و در
از مشهود وحدت حقیقت مان آمده و حقیقت حقیقت طلب آن که بعد از مسافتی و در
عبیه حقیقت ابیدیه فایز کرده و دولت و دولت آنکه هر یک از مسلم و مسلم
از خود و چندی و سر از کربان و وحدت حقیقی بر آرد و بقدر صدق عند ملیک معتقد
با یکدیگر بر کشیده و لایزال و آینه یکدیگر بر عیالت جلال و الجلال و الافعال است
علم انجاسید و سر شکست سلطنت است ساحت و عا و افان و سنا و با و با بغیای فی الخافه
و السلام و اگر گرام و جوامع و ملک الجمار و در مشهور **ع** الالاسه و الشریطایان جات
و علم و در حقیقت لایزال و الافعال **ع** لیس نام و که حبه نقشی زاسم عالی
و چند چار و در چشم اندیز **ع** هر چند داعی را از دولت مشا و وسعت و
آن زاید نام بره مذکب است و جز با سنا نام و استعمال لطیف حکام آن مقوم

[illegible]

و اذ خلق من الطين كهيئة الطير انثى ثم نفخ فيه روحا فطبع
فيه جان نافع، اذ اخلاص بوى و در آورده و بوى زيادى پند بال خلق و روح بوى
فصلى فيكون طير الماذن القدر و از سرش و دود چو كرم و چو نوب هر چه را از
و هر چه طير اندود و فاش كند **بسم** كرم تا بدم شتاب از سواد شب كند
وز او در شش خورشيد و چراغ خورشيد و كمال الجواهر و كمال شهر كى كرم و نور
تبر الاله كرم و هر حرف كى بر شمع بيان اين سواد و لوح صورت بخير يا بوف
خدايد بود آيا تان خدا كند هر بار حق را بكار رانجا نموده و نه بر سر كرم
حياتى غنائى و عبيت حليه و انشايد ششده خواب بود از لغات ان
فايض الانوار رانجا نافت **فرغ من هذا المصنف العام** و **تدوين عليه ما يتوصل**
من چو كرم كشته رايح و رهام و ناله كى كى كى خطاب و جواب من جهان و ناله
در ميان ما بغير كى سخن كرده و چي نام آن آيد از او جداست با از هر حرفى از اين نام
بش حرف اصليه هر قوم و در برابر كرم از ان چنين بگفت اصول كلى بود
و عوايق چون سخاين و حديد را بيايد و بخواب و مضايقت و تيسر و عياق و چنان انواع
تعزيز خلاص بخش و عروان و مزاج و كليمه منت از تمام انت اللحن سرى اقوام
وانت تطفى و المصنف الجواب و ينشى از ان در شود و عيني فيك حين او و كرم عين
بها اعتدال و عهد الهامى **ع** از ان مشق هم عشق الهام بود عين رضائى ستم
از قوف يا بغيره طوطى با و در عين اصلى مستر از صداى اى سيم و طوطى هر چند
نزل و الياء بدلت الف وال و صداقت اجاع و كى نظر بود و حيت بود و در
امشاع است اما عايشا بگشت صورت نموده و كرامت استلاى كى ديد امبارك

[illegible][illegible]

دادار کرامت را در کتاب **زهر معشوق** را در باب **زهر نامر** و کشتن در
کشتن عطار از عطر **بود** شود یک آن شود **که** شد نابینا از خاطر و لولا
زیر کمال از از دوری **بهر** شایسته کشتن را نکند **بود** پای آن سخن بس
کی آتیه و در حدیث **بهر** کشتن را نکند **که** کشتن را نکند **که** کشتن را نکند
بهرین کشته باشد و این نام **کلام الملوک** **که** کلام **من** از وصف کشته تا هم
عیدش چنان در جوار **چو** خورشید را زیت **که** کشته بر روی زمین عکس
کی آورد هر کشتن **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
که کشتن آفتاب را **چو** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
الان قابل از زبان **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
در حقیقت **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
سنان چو روی **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
قتل زوی صدق **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
راه بر آرم **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
پیش شاه **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
ملک بر آرم **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
خواست زین **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
منطق **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
طبع پاک **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
کوت از خط **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس

مت

وشت پشت شربت نیوی **بهر** از ساعی تو قوی **که** کشته بر روی زمین عکس
شد ز جلد **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
متلی بر دامن **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
حک و صفت **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
کاف زوت **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
تا بود **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
ای معتر **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
لایق **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
عزیز **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
سپهر **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
ثم **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
میدرخ **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
سند **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
بهر **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
وشت **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
کرد **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
بر **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
بلکه **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
با **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس

بهر از ساعی تو قوی **که** کشته بر روی زمین عکس
شد ز جلد **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
متلی بر دامن **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
حک و صفت **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
کاف زوت **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
تا بود **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
ای معتر **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
لایق **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
عزیز **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
سپهر **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
ثم **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
میدرخ **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
سند **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
بهر **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
وشت **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
کرد **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
بر **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
بلکه **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
با **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس

باز


بهر از ساعی تو قوی **که** کشته بر روی زمین عکس
شد ز جلد **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
متلی بر دامن **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
حک و صفت **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
کاف زوت **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
تا بود **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
ای معتر **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
لایق **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
عزیز **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
سپهر **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
ثم **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
میدرخ **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
سند **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
بهر **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
وشت **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
کرد **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
بر **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
بلکه **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس
با **که** کشته بر آفتاب **که** کشته بر روی زمین عکس

نامی شایسته و پنهانی که در شکرش ثانی و بیانی **سازد و نای بیانی که هر زمان**
ز شکرش ساسی بیانی **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
باشد که در آن شکرش ساسی بیانی **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
هر که در آن شکرش ساسی بیانی **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
سازد و نای بیانی که هر زمان ز شکرش ساسی بیانی **سازد و نای بیانی که هر زمان**
عاجز نشسته اند و شکرش ساسی بیانی **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
چشمه شد شهادت ز شکرش ساسی بیانی **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
سازد و نای بیانی که هر زمان ز شکرش ساسی بیانی **سازد و نای بیانی که هر زمان**
سم و این حرم که بیانی **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
حسن افضل و افضل حسن **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
آن خنده جان که نامه آتش **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
کردم دل و جان روان **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
نامه بنویسم و بگویم **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
کرم ز مردم که شکرش **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
تا بدین صفت غم خزان **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
افق را زل زل **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
سازد و نای بیانی که هر زمان ز شکرش ساسی بیانی **سازد و نای بیانی که هر زمان**
موان شادی عاری **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
چون چهره که شکرش **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
بد و او من اما **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی

عبدالله
۱۱۵۰

بد و او من اما **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
چشم و ساسی بیانی **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
کزان کاش که شکرش **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
بجای پی نزد بر شکرش **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
و اعظم بطبعی **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
یاد یکتا **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
کنتی **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
طوبی **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
بای **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
اگر **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
بی **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
که **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
بر **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
رخ **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
عنان **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
اگر **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
چون **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
رس **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
بشود **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
بنو **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی

یست قد شد که در کلاه جامه **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
مرا که بدار **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
هر چند چشم که **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
باز **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
هر چقدر که **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
از **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
هر چند که **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی

فارسند متنایط **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
مغیر **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی

کتابخانه **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
تاریخ **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی
محل **سازد و نای بیانی که هر زمان** ز شکرش ساسی بیانی

خبر

افز

